

## مقایسه وصل و فصل در زبان فارسی و عربی و بیان اشتراکات و اختلافات آن<sup>۱</sup>

حسین سعادت فر<sup>۲</sup>

عالیه یوسف فام<sup>۳</sup>

علیرضا باقر<sup>۴</sup>

### چکیده

وصل و فصل به عنوان یکی از مباحث مهم علم معانی از اهمیت زیادی در بلاغت برخوردار است، با این وجود در زبان فارسی به آن، کمتر توجه شده است. پژوهش حاضر با فرضیه عدم مقایسه دقیق موضوع وصل و فصل و کثرت اشتراکات آن در علم معانی زبان فارسی و زبان عربی و با هدف تبیین اختلافات و اشتراکات موجود، به مقایسه آن در زبان فارسی و عربی پرداخته و سعی کرده شناخت دقیق تری از وصل و فصل در زبان فارسی و عربی ارائه کند. این پژوهش، به روش کتابخانه‌ای و با شیوه تطبیقی - تحلیلی انجام شده است. پرسش اصلی تحقیق این است که در زبان فارسی و عربی وصل و فصل از چه ویژگی‌ها، اختلافات و اشتراکاتی برخوردار است؟ اما در خصوص جدید بودن و پیشینه تحقیق باید گفت که آثار محدودی همچون معالم البلاغة و درر الادب وجود دارند که به مقایسه موضوعات علم معانی در زبان فارسی و عربی پرداخته‌اند ولی در آنها نظرات مختلف علمای بلاغت پیرامون یک موضوع، نیامده است. نتیجه نهایی این پژوهش، عبارت است از این است که بسامد اشتراکات نسبت به اختلافات بیشتر است.

### کلید واژه‌ها: وصل، فصل، اشتراکات، اختلافات

۱- این مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان "مقایسه علم معانی زبان فارسی و عربی در کتب مرجع بلاغی" در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی است.

۲- دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

h.saadat.05@gmail.com

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

daliehyf@gmail.com

۴- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۲/۲ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۴/۳۰ baqeralireza45@gmail.com

زبان مهم‌ترین وسیله برای برقراری ارتباط میان انسان‌ها و قالبی برای بیان اندیشه‌هاست. فهم دقیق اغراض موجود در کلام و معانی و مضامین موجود در آن، می‌تواند ما را در رسیدن به مقصود کمک کند، لذا یادگیری درست‌زبان‌ها و همچنین فراگیری علوم مختلف ادبی از جمله علم معانی، بیان و بدیع، از جهات مختلف منشأ رسیدن به موفقیت‌های گوناگون می‌شود و در فهم مقاصد و زیبایی‌های کلام ادبی بسیار حائز اهمیت است.

ظهور اسلام و نزول آیات وحی به زبان عربی مسلمین را بر آن داشت تا برای فهم بهتر قرآن به فراگیری علمی چون علوم دستور، معانی و بیان بکوشند و باعث افتخار است که فارسی‌زبانان زیادی به دنبال فراگیری آن بودند و به گونه‌ای که توانستند در گسترش و ارتقای آن نقش به‌سزایی داشته باشند و افتخار آفرین باشند و نباید این‌طور تلقی شود که همیشه اعراب در علوم مختلف مثل علم بلاغت و معانی در ادبیات ما تأثیرگذار بوده‌اند که به شهادت تاریخ، هم قبل از اسلام و هم بعد از اسلام در دوران عباسی ایرانیان در علوم مختلف همچون دستور و بلاغت (معانی بیان و بدیع) در ادبیات عربی؛ تأثیرات زیادی داشته‌اند و این مطلب در مباحث بلاغت این پژوهش، مشهود است که وجود ایرانیان عربی‌نویس همچون عبدالقاهر جرجانی، خطیب قزوینی، سکاکی و ... در عرصه‌های مختلف زبان‌شناسی و بلاغت عربی شاهدی بر این مدعا است.

علم معانی به عنوان یکی از علوم بلاغت، از چگونگی بیان مفاهیم و اغراض جملات در موقعیتهای سخن می‌گوید و ما به وسیله آن، ارتباط بهتر و بیشتری با مخاطب برقرار می‌کنیم.

در این علم گوینده از ظاهر لفظ عدول کرده به معنای سخن می‌پردازد و به همین دلیل است که به آن علم معانی گویند زیرا از معانی ثانوی، جملات بحث می‌کند. در این علم به بررسی شیوه‌های بهتر و تأثیرگذارتر بیان و کلام پرداخته می‌شود و علمای علم بلاغت به دنبال بیان اصول و قواعدی در این علم بوده و هستند تا با تبیین این اصول و قواعد، ارتباط بهتر کلامی گوینده و مخاطب برقرار شود.

مبحث "فصل و وصل" یکی از ارزشمندترین مباحث علم معانی و یکی از مهارت‌های مورد نیاز در فهم صحیح متون به ویژه متن قرآن به شمار می‌آید و این پیوست و گسسته‌ها در جملات نیازمند ذوق سلیم و مهارتی دقیق است. اما به نظر می‌رسد این مبحث همچون دیگر مباحث علم معانی در زبان فارسی و عربی از اشتراکات است؛ به گونه‌ای که فرضیه تقلیدی بودن آن را در زبان فارسی، به ذهن القاء می‌شود، اگر این مطلب را بپذیریم باید اذعان کنیم که خیلی از بزرگانی که در رشد و نمو

## مقایسه وصل و فصل در زبان فارسی و عربی... ۱۱۱۱

بلاغت عربی سهیم بوده‌اند. افرادی همچون عبد القاهر جرجانی، سکاکي، خطیب قزوینی و ... از جمله علمای ایرانی علم بلاغت بوده‌اند که از گذشته‌های دور همگام با اعراب به بحث و بررسی بلاغت عموماً و علم معانی خصوصاً پرداخته‌اند و در رشد و نمو آن سهیم بوده‌اند.

به نظر می‌رسد مقابله و مقایسه ساختاری فصل و وصل در زبان فارسی و عربی و بیان اشتراکات و اختلافات، می‌تواند در شناخت بهتر و بیشتر این مبحث در زبان فارسی و عربی، به ما کمک کند. اهداف این پژوهش، جنبه‌ی علمی، پژوهشی و کاربردی دارد.

فرضیه تحقیق مبتنی بر این است که مبحث فصل و وصل زبان عربی به صورت تحقیقی و دقیق، مقایسه نشده، اختلافات آن به درستی تبیین نگردیده است.

نگارنده در این پژوهش، بر آن است که با مقایسه و تحلیل موضوع مورد بحث، به این سوال پاسخ دهد که: اشتراکات و اختلافات فصل و وصل در زبان فارسی و عربی در چه مواردی است؟

در خصوص پیشینه تحقیق می‌توان به چند کتاب از جمله، *معالم البلاغة و درر الادب* اشاره نمود که در آن تطبیق و مقایسه موضوعات به معنای دقیق کلمه، صورت نگرفته‌است و در دیگر کتابهای زبان فارسی علم معانی هم، چندان خبری از مقایسه و تطبیق دقیق نیست و بیشتر به ذکر مطالب علم معانی در دو زبان پرداخته شده‌است. این پژوهش، به روش کتابخانه‌ای و با شیوه تطبیقی - تحلیلی انجام شده است و در آن، سعی شده بر اساس تبیین و تحلیل دیدگاه‌ها و نظرات علمای بلاغت به مقایسه داده‌ها و نهایتاً استنتاج پرداخته شود.

### ۲- بحث و بررسی

#### ۲-۱- فصل و وصل

«باب فصل و وصل از ابواب مهم علم معانی و از ارکان عمده بلاغت است، از آن که فواید آن بسیار و دقایق آن بی‌شمار است و طریق وصول به نتایج آن صعب، زیرا معرفت به اوضاع و احوال جمل و آگاهی بر مواقع آنها و تشخیص موارد عطف جمله‌ای بر جمله دیگر و فصل بین دو جمله و بکار بردن حروف عطف را هر کدام بجای خود بسی دشوار است و تا کسی از قریحه صافی و ذوق سخن بهره کافی نداشته باشد؛ عارف این مقامات نشده و نکات این باب را به خوبی درک نکند و از همین جهت است بعضی از علمای این فن، بلاغت را به طریق ادعا و مبالغه منحصر به باب فصل و وصل دانسته و در تعریف آن چنین گفته‌اند: "البلاغة هي معرفة الفصل والوصل" و باید دانست که نظر عمده در این

## ۱۱۲ // دو فصلنامه مطالعات نقد ادبی / سال بیست و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۳ شماره پنجاه و ششم

باب بهتر متوجه «عطف به واو» است زیرا گذشته از این که «واو» مشتمل بر دقائق و لطائفی است که در سایر حروف عاطفه نیست، شناختن مواضع آن مشکل، و نکاتی که مقتضی آوردن «واو» می‌شود اکثراً خفی و دقیق و درک آنها صعب و دشوار است به خلاف سایر حروف عاطفه که مواضع آنها معین و موارد استعمالشان معلوم است. علت آن این است که حروف عطف غیر از «واو» هر کدام معنایی خاص و معین دارد یعنی علاوه بر افاده معنی جمع و اشتراک معطوف و معطوف علیه در چیزی مفید خصوصیتی است که غرض از عطف به آن، افاده آن خصوصیت می‌باشد؛ مثلاً «فاء» دلالت دارد بر ترتیب به اتصال و بدون تراخی.» (رجائی، ۱۳۷۲: ۱۶۵ و ۱۶۶)

در این زمینه در کتاب جواهر البلاغه آمده است:

«العلم بمواقع الجمل، و الوقوف علی ما ینبغی أن یصنع فیها من العطف و الاستئناف، و التهدی الی کیفیت إیقاع حروف العطف فی مواقعها أو ترکها عند عدم الحاجة إليها صعب المسلك، لا یوفق للصواب فیہ إلا من أوتی قسطاً موفوراً من البلاغة، و طبع علی إدراک محاسنها، و رزق حظاً من المعرفة فی ذوق الکلام، و ذلك لغموض هذا الباب، و دقة مسلكه، و عظیم خطره و کثیر فائدته: یدلُّ لهذا، أنهم جعلوه حداً للبلاغة فقد سئل عنها بعضُ البلغاء، فقال: هی معرفة الفصل و الوصل.»<sup>۱</sup> (هاشمی، ۱۳۷۱: ۱۵۹)

«وصل عطف کردن یک جمله است با بیشتر بر جمله دیگر و فصل ترک عطف است و علمای فن معانی در عطف به واو به تنهایی تکلم می‌کنند به علت این که واو برای تشریک ما بعد واو است با ما قبل آن در حکم به خلاف عطف به غیر واو که به غیر از تشریک معانی دیگری هم دارد چنانچه «فا» افاده ترتیب می‌دهد با تعقیب و «ثم» افاده ترتیب می‌دهد با تراخی را از این جهت است که اشتباهی در

<sup>۱</sup> - دانستن موقعیت جمله‌ها و آگاهی یافتن از عطف یا استینافی که شایسته است، در آن جمله‌ها به کار گرفته شود، و راهیابی به کیفیت نهادن حروف عطف در جاهایش یا ترک آنها هنگامی که نیازی بدان‌ها نیست، راهی دشوار دارد. و کسی این راه را درست نمی‌پیماید مگر آنکه مقدار فراوانی از بلاغت را داراست. و برای دریافت زیبایی‌های بلاغت، نوشته شده است و از معرفت دریافت سخن، رزقی دارد. چون این باب، دشوار، راهش باریک، موقعیتش عظیم و فایده‌اش فراوان است. و بر این سخن، دلالت می‌کند این که: دانشمندان، وصل و فصل را تعریف بلاغت، قرار داده‌اند. از یک دانشمند بلاغی، پرسیده شد، بلاغت چیست؟ گفت: شناخت وصل و فصل. (عرفان، ۱۳۸۸: ۳۵۱)

## مقایسه وصل و فصل در زبان فارسی و عربی... ۱۳۱۱۱

استعمال هریک از این حروف واقع نمی‌شود پس در سایر حروف اهل فن معانی صحبت نمی‌کند و در این باب دو مبحث ذکر می‌شود.» (آق اولی، ۱۳۱۵: ۷۶)

«فصل در لغت به معنی گسستگی است و وصل به معنی پیوستگی؛ اما در اصطلاح علمای بلاغت، فصل آن است که دو جمله را از یکدیگر جدا کنند و میانه آنها حرف پیوندی نباشد، و وصل آن است که جمله‌ای را به جمله دیگر یا کلمه‌ای را به کلمه دیگر به وسیله حرف پیوند، پیوند بزنند. مهم‌ترین و با ارزشترین حرف پیوند در بلاغت، حرف «و» است و البته ارزش بلاغی فصل و وصل در این است که علت آن را بدانیم و نازک کاری‌های آن را دریابیم. اینک به مواضع فصل و وصل می‌پردازیم.» (علوی مقدم و اشرف زاده، ۱۳۸۶: ۷۵)

### ۲/۲- وصل و مواضع آن:

#### الف) در زبان عربی:

«و الوصل» یعنی عند علماء المعانی عطف جملة علی آخری «بالواو» فقط من دون سائر حروف العطف الأخری، کقول المتنبی:

أعزّ مکان فی الدنا سرج سابع وخیر جلیس فی الزمان کتاب<sup>۱</sup>

و یقصد علما المعانی "بالفصل" ترک هذا العطف، کقول الشاعر:

عادة الأيام لا أنکرها فرح تقرنه لی بترح<sup>۲</sup>

(عتیق، ۱۴۳۰: ۱۶۱-۱۶۰)

---

۱- الدنا: جمع دنیا، والسابع: الفرس السریع الجری، یقول: سرج الفرس أعزّ مکان لأن صاحبه یجاهد علیه فی طلب المعالی، والکتاب خیر جلیس لأنه مأمون الأذی

۲- و وصل در نزد علمای علم معانی عبارت است از عطف جمله‌ای بر جمله دیگر به وسیله فقط واو و حروف دیگر عطف را در بر نمی‌گیرد؛ مانند این سخن متنبی:

أعزّ مکان فی الدنا سرج سابع وخیر جلیس فی الزمان کتاب<sup>۲</sup>

"زین اسب گرانبهارترین مکان است زیرا صاحبش برای تعالی بر آن می‌کوشد و کتاب بهترین همراه است زیرا از آسیب در امان است."

و منظور علمای علم معانی از فصل ترک این عطف است مانند این سخن شاعر:

عادة الأيام لا أنکرها فرح تقرنه لی بترح

همچنین آمده است: «الوصل: عطفُ جملةٍ على أخرى بالواو، و يقع في ثلاثة مواضع: الأول: إذا اتحدت الجملتان في الخبرية و اة نشائية لفظاً و معنى أو معنى فقط و لم يكن هناك سببٌ يقتضی الفصلُ بينهما و كانت بينهما مناسبةً تامةً في المعنى. فمثالُ الخبريتين قوله تعالى " إنَّ الأبرار لفي نعيم و إن الفجار لفي جحيم " (قرآن، انفطار: ۱۳) و مثال الانشائيتين قوله تعالى " فادعُ و استقم كما أمرت " (قرآن، شوری: ۱۵) و قوله تعالى " و اعبدوا الله و لا تشركوا به شيئاً " (قرآن، نساء: ۳۶)، و صل جملةٌ " و لا تشركوا " بجملةٌ " و اعبدوا " لاتحادهما في الانشاء، و لأنَّ المطلوبَ بهما مما يجبُ على الانسان أن يؤدیه لخالقه، و يختصه به. و من هذا النوع قولُ المرحوم شوقي بك:   
عالجوا الحکمة و إستشفوا بها و إنشدوا ما حلَّ منها في السیرِ  
فقد وصلَ بين ثلاثِ جملٍ تناسبُ في أنَّها ممَّا يتعلَّقُ بأمرِ الحکمة و بواجبِ الشباب في طلبها و اة انتفاء بها.

و مثال المختلفين، قوله تعالى " إني أشهدُ الله، و اشهدوا أني بریءٌ ممَّا تشركون " (قرآن، هود: ۵۴) أي: إني اشهدُ الله و أشهدُكم، فتكونُ الجملةُ الثانيةُ في هذه الآية: إنشائيةً لفظاً، و لكنها خبريةٌ في المعنى و نحو: اذهب إلى فلان، و تقولُ له كذا...

الثاني: دفعُ توهمٍ غير المراد، و ذلك إذا اختلفت الجملتان في الخبرية و اة نشائية، و كان الفصلُ يُوهم خلافَ المقصودِ كما تقولُ مجيباً لشخصٍ بالنفي < لا شفاه الله > لمن يسألك: هل بریءٌ علی من المرض؟ < فترک الواو يُوهم السامعُ الدعاءَ عليه، و هو خلافُ المقصودِ، لأنَّ الغرضَ الدعاءَ له > و لهذا و جَبَ أيضاً الوصلُ. و عطفُ الجملةِ الثانيةِ الدُعائيةِ اة نشائيةٍ على الجملةِ الأولى الخبريةِ المصوِّرةِ بلفظٍ < لا > لدفعِ اة بهامٍ، و كلُّ من الجملتين لا محلَّ له من الاعرابِ.

الثالث: إذا كان < للجملةِ الأولى > محلٌّ من الاعرابِ، و قصدتُ تشريكِ الجملةِ الثانيةِ لها في الاعرابِ حيثُ لا مانع، نحو: علی يقولُ، و يفعلُ. (هاشمی، ۱۳۷۱: ۱۹۹ تا ۲۰۱)

۱- حکمت را بکار گیرید و دردها را با آن درمان کنید و آنچه را از حکمت که درزندگینامه ها و سرگذشتها وجود دارد، پی جویی کنید. < به حکمت بپردازید و از آن شفا بجوئید و آنچه را از حکمت که در سیره ها وارد گشته طلب نمائید.>

۲- وصل عبارت است از عطف یک جمله به جمله ای دیگر به وسیله او و فصل عبارت است از عطف نکردن دو جمله به یکدیگر... و این آیه شریفه یکی از مثالهای وصل است: " یا أيها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین " که جمله " کونوا مع

الصادقين" (قرآن، توبه: ۱۱۹) به جمله پیش از خود عطف شده است و اگر گفته می شد أَتَقُوا اللَّهَ كَوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ > بدون واو عطف < البته بلیغ نبود.

وصل عبارت است از عطف یک جمله به جمله دیگر با حرف "واو" وصل در سه جا رخ می دهد:

اول: هر گاه دو جمله از لحاظ خبری یا انشائی بودن در لفظ و معنی یا فقط در معنی با یکدیگر متحد بوده و چیزی که اقتضای فصل داشته، بین آن دو موجود نباشد و مناسبت معنوی تامی در میان آن دو وجود داشته باشد. مثل این آیه شریفه: "إِنَّ الْأَبْرَارَ الْفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ" (قرآن، انفطار: ۱۳) که هر دو جمله، خبری هستند و مثل این آیه شریفه: "فَادِعٌ وَاسْتَقَمَ كَمَا أَمَرْتُ": (قرآن، شوری: ۱۵) که هر دو جمله، انشائی هستند و نیز مثل این آیه شریفه: "وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا" (قرآن، نساء: ۳۹) که هر دو جمله انشائی هستند و وصل جمله "لَا تُشْرِكُوا" به جمله "وَاعْبُدُوا" بخاطر اتحاد در انشائی بودن و نیز بخاطر این است که مطلوب و مقصود هر دو جمله، چیزهایی است که بر انسان واجب است آن را برای خالق خویش انجام داده و به او اختصاص دهد. و این بیت شوقی بک نیز از همین نوع است:

عَالِجُوا الْحِكْمَةَ وَاسْتَشْفُوا بِهَا      وَإِنْشِدُوا مَا حَلَّ مِنْهَا فِي السَّبِيرِ

> به حکمت بیردازید و از آن شفا بجوئید و آنچه را از حکمت که در سیره ها وارد گشته طلب نمائید.< شاعر بین سه جمله ارتباط برقرار کرده که در متعلق بودن به امر حکمت و وظیفه جوانان در طلب حکمت و بهره وری از آن با یکدیگر تناسب دارند و نیز [و مثال دو جمله ای که مختلفند: [این آیه شریفه: "إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيٌّ مِمَّا تُشْرِكُونَ" (قرآن، هود: ۵۴) که دو جمله در ظاهر با یکدیگر مختلفند [یکی خبری و دیگری انشائی] ولی در معنی چنین است: اینی أشهد الله و أشهدكم که در این صورت، جمله دوم در این آیه، لفظ انشائی ولی معنی خبری بوده و با جمله اول متحد است. و نیز مثل: "إِذْهَبْ إِلَى فُلَانٍ وَتَقَوْلُ لَهُ كَذَا" > که جمله دوم این مثال نیز از لحاظ لفظی، خبری بوده ولی از لحاظ معنی، انشائی است به معنای "قُلْ لَهُ" بنابراین اختلاف دو جمله، فقط در لفظ است نه در معنی، که معیار اصلی بوده و بر آن تکیه می شود؛ به همین جهت، وصل واجب است و عطف جمله دوم به جمله اول به دلیل وجود جامعی در میان آن دو است و نیز چیزی وجود ندارد که اقتضای فصل بین این دو جمله را داشته باشد و هر دو جمله، محلی از اعراب ندارند.

دوم: برای دفع تصورات غیر مقصود، و آن در صورتی است که دو جمله در خبری یا انشائی بودن، متفاوت باشند؛ ولی مفصل آوردن جمله دوم، خلاف مقصود را به ذهن بیاورد. چنان که در پاسخ کسی که پرسیده "هل برئ علی من المرض؟" بگوئی: "لا شفاه الله" که نیاوردن "واو" این تصور را به ذهن شنونده می آورد که او را نفرین می کنی و این بر خلاف مقصود است؛ چون منظور تو دعا به او بوده است. به همین جهت، وصل واجب است "لا و شفاه الله" پس جمله دوم که انشائی دعای است بر جمله اول که خبری و با لفظ "لا" به تصویر کشیده شده برای دفع ابهام، عطف گشته است و هر دو جمله محلی از اعراب ندارند.

سوم: هر گاه جمله اول، محلی از اعراب داشته باشد و بخواهیم در صورت امکان جمله دوم را نیز با او در اعراب شریک سازیم مثل: "عَلِيٌّ يَقُولُ وَيَفْعَلُ . « (خورسندی، ۱۳۸۰: ۱۹۲ تا ۱۹۵)

۱۶۱۱ // دو فصلنامه مطالعات نقد ادبی / سال بیست و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۳ شماره پنجاه و ششم

(أ) - إذا قُصِدَ إشرَاكُهُمَا فِي الْحُكْمِ اعرابى.

(ب) - إذا اتَّفَقَتَا خَبْرًا أَوْ إِنْشَاءً وَ كَانَتَا بَيْنَهُمَا مُنَاسِبَةً تَامَةً، وَ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ سَبَبٌ يَقْتَضِي الْفَصْلَ بَيْنَهُمَا.

(ج) - إذا اختلفَا خَبْرًا وَ إِنْشَاءً وَ أَوْهَمَ الْفَصْلُ خِلَافَ الْمَقْصُودِ. ( الجارم، على و امين مصطفى، ۱۴۱۱:

۲۳۳)

همچنین کتاب علم معانی آمده است: «و يجب الوصل بين الجملتين في ثلاثة مواضع أيضاً:

أ - إذا قصد إشرَاك الجملتين في الحكم اعرابى.

ب - و يجب الوصلُ بينَ الجملتين إذا اتفقتا خبراً أو إنشاءً، و كانت بينهما جهةً جامعةً، أى مناسبة تامة، و لم يكن هناك سببٌ يقتضى الفصلَ بينهما.

ج - و يجب الوصل بين الجملتين إذا اختلفتا خبراً و إنشاءً و أوهم الفصل خلاف المقصود. و هذا هو الموضوع الثالث من مواضع الوصل و تتمثل ( كفته و بيان می شود) شواهد هذا النوع من الوصل في اةجابة بالنفى على سؤال أذاته "هل" أو "همزة التصديق" مع التعقيب على جملة الجواب المنفى بجملة دعائية و من أمثلة ذلك:

۱ - لا و لطف الله به. تقول ذلك في جواب مَنْ سألَكَ: هل تحسنتُ صحةً صديقك؟.

۲ - لا و حفظك الله. تقول ذلك في جواب من سألَكَ: ألك حاجة أفضيها لك؟. (عتيق، ۱۴۲۰: ۱۶۷ -

۱۶۹)

### ب) مواضع وصل در زبان فارسی:

« ۱. آنگاه که چند جمله از حیث خبر و انشا متحد باشند؛ مثلاً: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَ إِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي

جحيم» (قرآن، انفطار: ۱۳ و ۱۴) که هر دو جمله خبری هستند. یا:

مگوى و منه تا توانى قدم از اندازه بيرون وز اندازه كم

(سعدى، بوستان، ۱۳۵۳: ۳۱۳)

که دو جمله اول، هر دو انشایی اند....

۲. آنگاه که چند مفرد با یکدیگر در امری شریک باشند، و به تعبیر دیگر، آنگاه که چند مسندالیه

برای یک مسند آورده شود. پیوند در این مورد، مقتضی مشارکت مفرد اول است با سایر موارد؛ برای

مثال:

ابروباد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری



## مقایسه وصل و فصل در زبان فارسی و عربی... ۱۷۱۱۱

(سعدی)

که باد و مه و خورشید و فلک با ابر، در مشغول به کار بودن، مشار کنند.

۳. آنگاه که چند مسند برای یک مسندالیه آورده شود:

افسر سیمین فرو گیرد ز سر کوه بلند باز مینا رنگ و زیباروی و مشکین سر شود

که در مصراع دوم، سه مسند به کوه بلند اسناد داده شده است.

۴. هنگامی که جمله دوم، نتیجه و حاصل و یا ادامه جمله اول باشد:

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

(حافظ)

همچنین در کتاب روش گفتار آمده است:

«موارد وصل: در پنج موضع عطف آوردن واجب است.

۱ - عطف مفرد به مفرد، هنگامی است که آن دو در اعراب شریک باشند، مثل: زید کاتب و شاعر، و

جاء زید و عمرو، چنان که نظامی گوید:

چنار و بید را دانه نباشد پلنگ و شیر را خانه نباشد

۲ - عطف دو جمله‌ای که از حیث خبریت و انشائیت لفظاً و معنأ متفق باشند، چنان که می فرماید: إنَّ

الأبرارَ لفي نعيمٍ و إنَّ الفجارَ لفي جحيمٍ، فَادْعُ و اسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ (همانا نیکوکاران در بهشت و

گناهکاران در دوزخند، پس بخوان و پشت کار بدار و پایدار باش آن چنان که دستور داده شده‌ای) و

حضرت رسول فرموده: رَحِمَ مَنْ كَفَّ فِكِيهَ و فَكَّ كَفِيهَ (خدا بیامرزد کسی را که نگهدارد دهانش را

و بازدارد دو دستش را) و شوقی بک گوید:

عالجوا الحکمة و استشفوا بها و انشد و اما حلَّ منها فی السیر<sup>۱</sup>

ترجمه: دانش و حکمت را فراگیرید و از آن جامه پوشید، مسائل و مباحث آن را از کتب سیر و

تواریخ فراهم آورده و منظم نمایید، ولی در فارسی عطف دو جمله موافق واجب نیست، چنان که

خواجه حافظ و سعدی شیرازی گویند:

۱- < به حکمت بپردازید و از آن شفا بجوئید و آنچه را از حکمت که در سیره ها وارد گشته طلب نمائید.>

تو و تسیح و مصلی و ره زهد و صلاح من و میخانه و سالوس ره دیر و کنشت  
ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش پیوسته در حمایت لطف الاله باش  
(حافظ)

می زد به شمشیر جفا می رفت و می گفت از قفا سعدی بنالیدی ز ما مردان نالنند از الم  
۳- دو جمله ای که از حیث معنا موافق، و از جهت لفظ مخالف باشند، و مانعی از عطف نباشد، مثل:  
إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُ وَأَنْتَ بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ، که در معنا أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُ كَمِیْ بَاشَد، و مثل، إِذْهَبْ  
إِلَىٰ أَخِيكَ وَ تَقُولُ لَهُ كَذًا كَمَا فِي مَعْنَىٰ إِذْهَبْ وَ قُلْ أَتَىٰ، چنان که حافظ و مولوی گویند:

برو ای زاهد و دعوت نکنم سوی بهشت که خدا از ازل از بهر بهشتم نسرشت  
عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد ای عجب (بوالعجب) من عاشق و این هر دو ضد<sup>۱</sup>

۴- دو جمله ای که از حیث خبریت و انشائیت لفظاً و معنأ مختلف باشند، ولی منفصل آوردن آن دو  
موهم خلاف مقصود بود، چنان که اگر امیر سؤال کند: آیا دشمنی در برابر است گوئی: لا و أَيْدِ اللَّهِ  
الامیر، و در جواب کسی که گوید: هَلْ بَرِيءٌ زَيْدٌ مِنَ الْمَرَضِ؟ گوئی: لا و شفاه الله، چه اگر عطف  
نشود توهم می رود که متکلم او را نفرین می کند.

بوی جان از لب خندان قدح می شنوم بشنو ای خواجه اگر زان که مشامی داری  
ز پرده کاش برون آمدی چو قطره اشک که بر دو دیده ما حکم او روان بودی  
(زاهدی، ۱۳۴۶: ۱۶۴، ۱۶۵)

۱. امروزه وقتی که چند مسند برای یک مسندالیه یا چند مسندالیه برای یک مسند می آورند معمولاً  
فقط در مورد آخر (واو) می آورند:

او درس خوان، خوش اخلاق و جدی بود. حسن، حسین، تقی و نقی آمدند.  
اما در شعر و نثر قدیم معمولاً همه را معطوف می کردند:

ابروباد و مه و خورشید و فلک در کارند تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری  
(سعدی)

اما اگر در مسند یا در مسندالیه باشد هم در قدیم و هم امروزه قاعده، وصل است:

۱- در منابع دیگر این مصراع اینچنین آمده است: (بوالعجب من عاشق این هر دو ضد)

## مقایسه وصل و فصل در زبان فارسی و عربی... ۱۹۱۱۱

او درس خوان و خوش اخلاق بود. بخندید و بگریست مرد خدای (سعدی)  
۲. در ترکیبات عطفی «چنان که از نام آن پیداست» او به کار می‌رود: مثلاً در کلمات و عبارات متضاد: پستی و بلندی، شب و روز، بد و خوب. (همان: ۱۹۹)  
و اما موارد وصل:

وصل در دو حالت واجب است:  
۱- توسط بین الکیمالین: یعنی بین دو جمله نه کمال انقطاع باشد و نه کمال اتصال بلکه حالتی باشد متوسط بین این دو و این در موقعی است که دو جمله متفق باشند در خبریت به حسب لفظ و معنی یا به حسب معنی فقط، یا در انشائیت به حسب لفظ و معنی یا به حسب معنی فقط، به شرط این که بین آنها مناسبت و جهت جامعه باشد و مانع از عطف هم موجود نباشد....

### خبریتین با اتفاق در لفظ و معنی:

و در فارسی مانند قول سعدی:

شرف مرد به جود است و کرامت به سجود هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

انشائیتین متفقتین در لفظ و معنی: قول سعدی:

برخیز و در سرای بر بند بنشین و قبا بسته وا کن

(رجائی، ۱۳۷۲: ۱۸۲)

## ۳- فصل و مواضع آن

### الف) در زبان عربی:

«يَجِبُ الْفَصْلُ بَيْنَ الْجُمْلَتَيْنِ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ مِنَ الْمَوَاضِعِ الْخَمْسَةِ الْآتِيَةِ: فِيمَكُنَّا تَلْخِيصَ الْقَوْلِ فِي هَذَا الشَّأْنِ، وَ عَلَى الْجُمْلَةِ نَقُولُ إِنَّ الْفَصْلَ بَيْنَ الْجُمْلَتَيْنِ يَكُونُ وَاجِباً فِي كُلِّ مَوْضِعٍ مِنَ الْمَوَاضِعِ الْخَمْسَةِ الْآتِيَةِ:

۱ - عندما يكون بين الجملتين «كمال الاتصال»؛ وذلك حين تكون الجملتان الثانية بمعنى الجملة الأولى أو جزء منها «أن تكون بمنزلة التأكيد اللفظي أو المعنوي، أو البدل، أو البيان و اةيضاح للجملة الأولى».

۲ - عندما يكون بين الجملتين «كمال الانقطاع»، وذلك حين تكون الجملتان الثانية مباينة للأولى تمام المباينة (أن تختلف الجملتان خبراً و إنشاءً أن لا توجد بينهما جهة جامعة).

۳ - عندما يكون بين الجملتين "شبه كمال الاتصال"، وذلك حين تكون الجملتان الثانية جواباً لسؤال ناشئ عن الجملة الأولى (الفصل الاستثنائي).

۲۰۱۱ // دو فصلنامه مطالعات نقد ادبی / سال بیست و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۳ شماره پنجاه و ششم

۴- آن يكون بين الجملتين " شبه كمال الانقطاع "، و ذلك حين تسبق جملةً بجملتين يصح عطفها على أولاهما، لكنه يتخلى عن العطف البتة ابتغاء دفع توهم العطف على الثانية، الذي يترتب عليه فساد المعنى  
۵- أن يكون بين الجملتين < توسط بين الكمالين مع قيام المانع من الوصل >، و ذلك عند توافر الترابط القوي بين الجملتين، لكنه يفصل بينهما لعدم صحة إشراك الجملة الثانية في حكم الأولى، لاختلال المعنى.<sup>۱</sup> ( العاكوب، الشتوي، ۱۹۹۳: ۳۰۹)

« يجب الفصل في كل موضع من المواضع الخمسة الآتية وهي:

الموضع الأول: كمال الاتصال وهو اتحاد الجملتين اتحاداً تاماً؛ و امتزاجاً معنوياً بحيث تُنزل الثانية من الأولى منزلة نفسها.

أ - بأن تكون الجملة الثانية بمنزلة البدل من الجملة الأولى، نحو: (و اتقوا الذي أمدكم بما تعلمون أمدكم بأنعام و بنين).

ب - أو: بأن تكون الجملة الثانية بياناً بهام في الجملة الأولى كقوله تعالى: (فوسوس إليه الشيطان قال يا آدم هل أدلك على شجرة الخلد) فجمله قال يا آدم؛ بيان لما وسوس به الشيطان إليه.<sup>۲</sup>

۱ - فصل دو جمله در هر موضعی از مواضع پنج گانه زیر واجب است: و برای ما امکان خلاصه کردن آن در اینجا (در این موقعیت) وجود دارد خلاصه می گویم که همانا فصل و جدایی در بین دو جمله در هر کدام از مواضع پنج گانه زیر، واجب است:

۱ - زمانی که بین دو جمله (کمال اتصال) وجود داشته باشد، و آن زمانی است که جمله دوم به معنی جمله اول یا جزئی از آن باشد > این که به منزله تأکید لفظی یا معنوی یا بدل یا بیان - عطف بیان - و توضیح و روشنگری جمله اول <

۲ - زمانی که بین دو جمله کمال انقطاع وجود داشته باشد و آن زمانی است که جمله دوم مخالف جمله اول و با آن اختلاف تمامی داشته باشد؛ < این که دو جمله در خبری و انشایی اختلاف داشته باشند به گونه ای که بیشان وجه جامعی وجود نداشته باشد. >

۳ - زمانی که بین دو جمله شبه کمال اتصال وجود داشته باشد و آن زمانی است که جمله دوم جواب سوالی باشد که ناشی از جمله اول است < انفصال و جدایی استثنایی >

۴ - این که بین دو جمله شبه کمال انقطاع وجود داشته باشد و آن زمانی است که جمله ای به دو جمله سبقت بگیرد به گونه ای که عطف آن به اولی آن صحیح باشد؛ ولی آن از عطف خالی باشد و عطف نشده باشد؛ البته به خاطر ازین رفتن توهم عطف بر دوم که فساد معنی در مورد آن وجود دارد و بر آن مترتب است.

۵ - این که بین دو جمله < توسط بین الكمالين مع قيام المانع من الوصل > وجود داشته باشد و آن به خاطر ارتباط قوی و زیاد بین دو جمله است، ولی بین آنها به خاطر عدم نبود اشتراک درست و صحت جمله دوم در حکم جمله اول به دلیل مختل شدن معنی جدایی و انفصال وجود دارد.

۲ - در هر موضع و مکانی از مکان های پنج گانه زیر فصل واجب است و آن عبارت است از:

## مقایسه وصل و فصل در زبان فارسی و عربی... ۲۱۱۱۱

ج. او: بأن تكون الجملة الثانية مؤكدة للجملة الأولى بما يُشبهه أن يكونَ توكيداً لفظياً أو معنوياً كقوله تعالى: (فمهّل الكافرين أمهلهم رويداً) و كقوله تعالى: (و من الناس من يقول آمنا بالله وباليوم الآخر و ما هم بمؤمنين يخادعون الله و الذين آمنوا) فالمانع من العطف في هذا الموضع اتحاداً لجملتين اتحاداً تاماً يمنع عطف الشيء على نفسه و يوجب الفصل.

الموضع الثاني: كمال الانقطاع و هو اختلاف الجملتين اختلافاً تاماً:

أ - بأن يختلفا خبراً و إنشَاءً: لفظاً و معنأً، أو معنى فقط، نحو: حضر الأمير حفظه الله، و نحو: تكلمت إني مصغاً اليك و كقول الشاعر:

وقال رائدُهم أرسوا نزاولها فحتف كل امرئ يجرى بمقدار<sup>۱</sup>

ب - أو: بأن تكون بين الجملتين مناسبة في المعنى و لا ارتباط، بل كل منهما مستقل بنفسه كقولك: عليّ كاتب الحمام طائر، فإنه لا مناسبة بين كتابة عليّ و طيران الحمام. و كقوله:

إنما المرء بأصغريه كل امرئ رهن بما لديه<sup>۲</sup>

فالمانع من العطف في هذا الموضع أمر ذاتي لا يمكن دفعه أصلاً و هو التباين بين الجملتين، و لهذا وجب الفصل، و ترك العطف. لأن العطف يكون للربط، و لا ربط بين جملتين في شدة التباعد و كمال الانقطاع.

---

موضع اول: كمال اتصال كه عبارت است از اين كه دو جمله اتحاد تام و كامل و امتزاج معنوی دارند به گونه‌ای كه دومی نسبت به اولی به منزله خود آن می‌باشد.

أ - به این كه جمله دوم به منزله بدل از جمله اول باشد؛ مانند: (و اتقوا الذي أمدكم بما تعلمون أمدكم بأنعام و بنين).

ب - یا این كه جمله دوم بیان و توضیحی برای ابهام در جمله اول باشد؛ مانند این گفته خداوند متعال: (فوسوس إليه الشيطان قال يا آدم هل أدلك على شجرة الخلد) پس جمله "قال يا آدم" بیان و توضیحی است برای آنچه كه به وسیله آن شیطان به آن وسوسه كرد.

۱- پیشتاز آنها گفت: بمانید تا پیکار را پیشه خود سازیم. مرگ هر شخصی بر اساس تقدیر، جریان پیدا می‌کند. (عرفان، ج ۱، ۱۳۸۸:

۳۷۳)

۲- شخصیت هر شخصی تنها به عضو کوچکتر (قلب و زبان) اوست. هر کس در گرو چیزی است كه در نزد خویش دارد.

عرفان، ج ۱، ۱۳۸۸: ۳۷۴) (مصراع دوم بر مصراع اول عطف نشده چون بین این دو جمله جامع و مناسبتی نیست).

الموضع الثالث: شبه کمال الاتصال و هو كون الجملة الثانية قوية الارتباط بالأولى، لوقوعها جواباً عن سؤال يفهم من الجملة الأولى فتُفصل عنها، كما يفصل الجواب عن السؤال، كقوله تعالى: ( وما أبرئ نفسي إن النفس لأمارة بالسوء ) .

الموضع الرابع: شبه كمال الانقطاع و هو أن تُسبق جملةً بجملتين يصح عطفها على الأولى لوجود المناسبة، ولكن في عطفها على الثانية فساد في المعنى، فيترك العطف بالمرّة: دفعا لتوهم أنه معطوف على الثانية نحو:

و تظن سلمى أننى أبغى بها      بدلاً أراها فى الضلال تهيم<sup>۱</sup>

فجملة أراها يصح عطفها على جملة "تظن" لكن يمنع من هذا توهم العطف على جملة أبغى بها فتكون الجملة الثالثة من مطنونات سلمى مع أنه غير المقصود و لهذا امتنع العطف بتاتا و وجب أيضاً الفصل. و المانع من العطف فى هذا الموضع أمر خارجى احتمالى يمكن دفعه بمعونة قرينة و من هذا: و مما سبق، يفهم الفرق بين كل من كمال الانقطاع، و شبه كمال الانقطاع، (هاشمى، ۱۳۷۱: ۲۰۶ الى ۲۱۱)

الموضع الخامس:

« التوسط بين الكمالين ، وهو أن تكون الجملتان متناسبتين ، ولكن يمنع من العطف مانع وهو عدم قصد التشريك فى الحكم كقوله تعالى : "وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزُونَ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ" فجملة الله يستهزىء بهم لا يصح عطفها على إنا معكم لاقتضائه أنها من مقول المنافقين ، وليس ذلك كذلك ، ولا على جملة قالوا لأنه يكون المعنى ، فإذا قالوا ذلك استهزأ الله بهم، وهذا لا يستقيم ، لأن استهزاء الله بهم بأن خذلهم وخلاهم وما سولت لهم أنفسهم مستدرجا إياهم من حيث لا يشعرون إنما هو على نفس الاستهزاء وفعلهم له وإرادتهم إياه فى قولهم آمنا ، لا على أنهم حدثوا عن أنفسهم بأنهم مستهزون ، إذ المؤاخذة على اعتقاد الاستهزاء والخديعة فى إظهار اة إيمان لا فى قولهم : إنا استهزأنا ، من غير أن يقترن بذلك القول اعتقاد ونية. » (المراعى، ۱۴۲۲: ۱۷۲)

همچنین در این خصوص در کتاب جواهر البلاغة آمده است:

۱- سلمى می پندارد که من در جستجوی جایگزینی برای او هستم او را در گمراهی سرگردان می بینم. (عطف "أراها" بر "تظن" صحیح است ولی اگر عطف شود توهم می شود که بر جمله "أبغى بها" عطف شده و آنگاه اگر چنین توهمی پیش آید، جمله سوم "أراها" از پندارهای "سلمى" به حساب می آید و معنی چنین می شود: سلمى می پندارد که من او را در گمراهی می بینم.)

## مقایسه وصل و فصل در زبان فارسی و عربی... ۲۳۱۱۱

« التَّوَسُّطُ بَيْنَ الْكَمَالَيْنِ مَعَ قِيَامِ الْمَانِعِ وَ هُوَ كَوْنُ الْجُمْلَتَيْنِ مُتَنَاسِبَتَيْنِ: وَ بَيْنَهُمَا رَابِطَةٌ قَوِيَّةٌ لَكِنْ يَمْنَعُ مِنَ الْعَطْفِ مَانِعٌ، وَ هُوَ عَدَمُ قَصْدِ التَّشْرِيكِ فِي الْحُكْمِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: (وَ إِذَا خَلَّوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ). فَجُمْلَةٌ "اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ" لَا يَصِحُّ عَطْفُهَا عَلَى جُمْلَةٍ "إِنَّا مَعَكُمْ" لِاقْتِضَائِهِ أَنَّهُ مِنْ مَقُولِ الْمُنَافِقِينَ: وَ الْحَالُ أَنَّهُ مِنْ مَقَوْلَةِ تَعَالَى "دَعَاءٌ عَلَيْهِمْ" وَ لَا عَلَى جُمْلَةٍ "قَالُوا" لِثَلَايْتِهِمْ مَشَارِكَةٌ لَهُ فِي التَّقْيِيدِ بِالظَّرْفِ وَ أَنَّ اسْتِهْزَاءَ اللَّهِ بِهِمْ مَقِيدٌ بِحَالِ خُلُوقِهِمْ إِلَى شَيَاطِينِهِمْ وَ الْوَاقِعُ أَنَّ اسْتِهْزَاءَ اللَّهِ بِالْمُنَافِقِينَ غَيْرُ مَقِيدٍ بِحَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ وَ لِهَذَا وَجِبَ أَيْضاً الْفَصْلُ. (هاشمی، ۱۳۷۱: ۲۰۶ الی ۲۱۱)

### ب) مواضع فصل در زبان فارسی:

۱. «کمال اتصال و پیوند بین جملات؛ یعنی دو جمله از حیث معنی آن چنان به هم پیوند داشته باشند که گوینده لزومی برای آوردن حرف پیوند نبیند و حتی گاهی یک جمله ممکن است پایه جمله قبل یا بعد از خود باشد:

ربع از دلم پر خون کنم، خاک دمن گلگون کنم اطلال را جیحون کنم، از آب چشم خویشتن  
۲، کمال انقطاع و گسستگی بین جملات؛ مثلاً یک جمله خبری باشد و دیگری انشایی که بین آنها حرف پیوند نمی آورند:

تن گور توست، خشم مگیر از حدیث من زیرا که خشم گیر نباشد سخن پذیر  
(ناصر خسرو)

شاهد در جمله دوم از مصراع اول است «خشم مگیر...»

(علوی مقدم و اشرف زاده. ۱۳۸۶: ۷۶ و ۷۷)

همچنین در خصوص موارد فصل آمده است:

«۱. بعد از فعل وصفی (وجه وصفی) و او نمی آورند:

دانشجو به دانشگاه رفته درس می خواند. دریغا عمر عنان گشاده رفت.

۲. اگر بین دو جمله «کمال انقطاع» باشد.

الف: یکی خبری و دیگر انشایی است:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما

(حافظ)

## ۲۴ // دو همدانه مطالعات نقد ادبی / سال بیست و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۳ شماره پنجاه و ششم

ب: دو جمله به لحاظ معنی ربطی به هم ندارند: این کتاب معانی است. امسال سال ۱۳۷۲ است.  
۳. اگر بین دو جمله < کمال اتصال > باشد: یعنی اتحاد دو جمله در معنا و توالی بسیار واضح باشد و آن بر دو نوع است:

الف: بین دو جمله ربط علت و معلولی است. یعنی ترتیب منطقی دارند، یکی مقدمه و دیگری نتیجه است: < درویشی را ضرورت پیش آمد، گلیمی از خانه یاری بدزدید. > گلستان (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۹۷)  
ب: بین دو جمله ترتیب زمانی باشد:

< یکی از بندگان عمر و لیث گریخته بود، کسان در عقبش برفتند. > (گلستان)

۴. شبه کمال اتصال

و آن وقتی است که جمله دوم جواب سؤال مقدری باشد که از جمله اول برمی آید < بدیهی است که بین سؤال و جواب واو نمی آید، مثلاً می گوئیم به ترکیه رفتیم. با ماشین رفتیم. کأنه مخاطب بعد از شنیدن جمله اول از شما پرسیده است چطور رفتید؟ و شما در جواب گفته اید با ماشین. > (همان، ۱۳۷۴: ۱۹۸)

همچنین در منبعی دیگر آمده است:

۱ - « کمال الانقطاع بلا ایهام: یعنی بدون این که در فصل، ایهام خلاف مقصود حاصل شود،

کمال انقطاع بر دو وجه است:

الف) آنکه دو جمله مختلف باشند در خبریت و انشائیت و این اختلاف گاهی در لفظ و معنی است و گاهی در معنی فقط اول نظیر قول مولوی: (همان: ۱۷۴)

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد ای عجب من عاشق این هر دو ضد

و مانند قول نظامی:

دانم پدری تو من غلامت و آگاه نیم که چیست نامت

وجه دوم: آنکه بین دو جمله جامع و وجه مناسبتی نباشد به طوری که عرفاً عطف دوم بر اول قبیح نماید؛ چون: زیدٌ طویلُ القامةِ و عمروٌ شاعرٌ. العلمُ حسنٌ و بکرٌ کریمٌ المنظرٌ .

۲- کمال اتصال: کمال اتصال در موقعی است که جمله دوم تابع جمله اول باشد و تابع در اینجا بدین معنی است که جمله دوم برای جمله اول به منزله تأکید یا عطف بیان یا بدل باشد و اما نعت در این



## مقایسه وصل و فصل در زبان فارسی و عربی... ۲۵۱۱۱

مقام معقول نیست؛ زیرا جمله: "من حیث أنها جملة" موصوف واقع نمی‌شود، اما تأکید یا تأکید معنوی است یا لفظی؛ تأکید معنوی مثل قوله تعالی: <ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارِيبَ فِيهِ> که جمله "لَارِيبَ فِيهِ"، به منزله تأکید است برای <ذَلِكَ الْكِتَابُ> و لذا بدان وصل شده است، <بدل مثل> (همان: ۱۷۷)

یکی زندگانی تلف کرده بود به جهل و ضلالت سر آورده بود

۳ - شبه کمال انقطاع: و آن عبارت است از آنکه دو جمله طوری باشد که عطف دوم بر اول موهم عطف آن بر غیر معطوف علیها گردد. در این صورت ترک عطف کنند و فصل را در این مورد قطع گویند.

مگوی سعدی از این درد جان نخواهد برد بگو کجا برم آن جان که از غمت ببرم

(زاهدی، ۱۳۴۶: ۱۷۱)

۴ - «شبه کمال اتصال: و این در موقعی است که جمله دوم جواب باشد از سؤال مقدّری که از جمله اول ناشی شده باشد و در این صورت جمله اول به منزله سؤال می‌شود و جمله دوم به منزله جواب از این سؤال و چون دو جمله سؤال و جواب فرض می‌شود عطف دوم بر اول جائز نباشد، همچنان که عطف جواب بر سؤال جایز نیست و فصل را در این حالت استیناف و جمله دوم را مستأنفة و هم استیناف گویند و استیناف به اعتبار سؤال مقدر بر سه قسم است:

قسم اول: آنکه سؤال مقدر راجع به سبب حکم باشد؛ چون قول شاعر:

از این قبیل است قول مولوی:

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد

و قول حافظ:

یار اگر نشست با ما نیست جای اعتراض پادشاه کامران بود از گدایان عار داشت

قسم دوم: آنکه سؤال مقدر، سؤال از صدق و کذب اسناد باشد.

از این قبیل است قول حافظ:

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود ولیک به خون جگر شود

قسم سوم: آنکه سؤال مقدر راجع به غیر این‌ها باشد. (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۷۹)

## ۱۱۱۲۶ // دو فصلنامه مطالعات نقد ادبی / سال بیست و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۳ شماره پنجاه و ششم

۱-۳- جدول تحلیل آماری موضوع الفصل و مواضع آن در منابع مختلف	
۱/۱/۳ - منابع فارسی	
۱۳	رضایی، گامی به سوی قرآن (شامل صرف و نحو)
۱۲	گامی به سوی قرآن (شامل صرف و نحو) حمید محمدی
۱۱	شهباز، سیروس، معانی
۱۰	زاهدی، زین الدین (جعفر)، روش گفتار (علم البلاغه) در قرآن معانی، بیان، بدیع
۹	محمدی، معصومه، میر باقری فرد، سید علی اصغر و روشانیان، سیده مریم، نقد و بررسی نثر ادب در بلاغت آقا حسین، حسین و محمدی، معصومه، «مقایسه و بررسی آنتای غیر طبری در بلاغت فارسی و اسلامی» جلال الدین معانی و بیان ۱۳۳۴
۸	بررسی آنتای غیر طبری در بلاغت فارسی و اسلامی» جلال الدین معانی و بیان ۱۳۳۴
۷	کزاز، میر جلال الدین، زیبایی شناسی سخن پارسی، آقا اولی، عبد الحسین، درر الأدب در قرآن معانی، بیان، جانی، محمد خلیل، معالم البلاغه در علم معانی و بیان
۶	علوی مقدم و اشرف زاده، ۱۳۸۶
۵	برهما، ذبیح الله، آیین سخن، مختصری در معانی و بیان نوری و احمدی گوی، ۱۳۷۱
۴	نویسندگان و کتابهای بلاغی
۳	دفعات استفاده شده منبع

### نتیجه

با توجه به موارد متعدد در کتاب‌های مختلف معانی و موارد فوق که به عنوان نمونه آورده شده است؛ در خصوص فصل و مواضع آن در زبان فارسی و عربی می‌توان گفت که در اغلب موارد اشتراک نظر وجود دارد که تبیین آن بدین شرح است:

- ۱- در هر دو زبان کمال اتصال دیده می‌شود و شواهدی در این خصوص موجود است.
- ۲- کمال انقطاع و گسستگی بین جملات، از جمله اشتراکات موجود در دو زبان است.
- ۳- در خصوص شبه کمال اتصال هم بنا بر آنچه که گفته شد و منابع متعدد می‌توان گفت که اشتراک نظر وجود دارد.
- ۴- در خصوص شبه کمال انقطاع هم می‌توان در زبان عربی و فارسی مواردی را در نظر گرفت؛ یعنی به نحوی شواهدی را می‌توان ذکر کرد.
- ۵- اما در خصوص این مورد از مواضع فصل "در زبان فارسی بعد از فعل وصفی (وجه وصفی) واو نمی‌آورند؛ دانشجوی به دانشگاه رفته درس می‌خواند. در یغا عمر عنان گشاده رفت." که در زبان عربی از بیان بزرگان برای این موضوع، بیان و مثالی را یافت نشد. در کنار این اشتراکات متعدد اختلافاتی هم به صورت محدود در مطالب مختلف مشاهده می‌شود همچون این مورد از مواضع فصل که در زبان فارسی بعد از فعل وصفی (وجه وصفی) واو نمی‌آورند.

## مقایسه وصل و فصل در زبان فارسی و عربی... ۲۷\۱۱

در زبان فارسی به علم معانی و مبحث وصل و وصل در آن نسبت به علوم ادبی دیگر کمتر بها داده شده است و مباحث مطرح شده در آن تقلید گونه است. می‌توان گفت اولاً ممالک دیگر همچون ایرانیان در رشد و نمو بلاغت تأثیر به‌سزایی داشته‌اند و برخی از بزرگان این علم؛ ایرانی هستند. به شهادت تاریخ، هم قبل از اسلام و هم بعد از اسلام در دوران عباسی ایرانیان در علوم مختلف همچون دستور و بلاغت (معانی بیان و بدیع) در ادبیات عربی؛ تأثیرات زیادی داشته‌اند و این مطلب در مباحث بلاغت این پژوهش، مشهود است. بعد از آن که نهضت ترجمه با ترجمه متون مختلف یونانی و هندی و ... در ممالک اسلامی جلوه‌گر شد، ایرانیان با استفاده از خلاقیت‌های خود در زمینه‌های مختلف صرفی، نحوی، بلاغی و ... به فعالیت‌های چشمگیری همت گماشتند که وجود ایرانیان عربی نویسن در عرصه‌های مختلف زبان‌شناسی و بلاغت عربی شاهدهی بر این مدعا است.

ثانیاً علم بلاغت در ایران، باتوجه به شواهد موجود؛ با کمی تأخیر بعد از پیشرفت بلاغت در زبان عربی شروع به رشد و بالندگی نمود و متأسفانه از بلاغت عربی تقلید نمود. (باتوجه به ظواهر امر و مستندات) که موجود است)

۲۸ // دو فصلنامه مطالعات نقد ادبی / سال بیست و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۳ شماره پنجاه و ششم

### کتابشناسی

قرآن، ترجمه الهی قمشهای، قم، انتشارات دار الحکمة.

آق اولی، عبد الحسین (حسام العلماء). (۱۳۱۵). **درر الأدب در فن معانی، بیان، بدیع.**

جارم، علی، امین مصطفی. (۱۹۹۵ م). **البلاغة الواضحة و دليل البلاغة الواضحة**، قم، دار الثقافة للطباعة و النشر.

خواجه شمس‌الدين محمد حافظ. (۱۳۷۱). **ديوان**، به اهتمام جهانگیر منصور، چاپ چهارم، تهران، انتشارات آگاه.

رجائی، محمد خلیل. (۱۳۷۲). **معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع**، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز.

زاهدی، جعفر. (۱۳۴۶). **روش گفتار (علم البلاغه) در فن معانی، بیان، بدیع**، مشهد، دانشگاه مشهد. سعدی مصلح‌الدين. (۱۳۷۹). **گلستان**، به کوشش، خلیل خطیب رهبر، ۱جلد، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات صفی‌علیشاه.

همو. (۱۳۵۳). **شرح بوستان**، خزائلی، محمد، چاپ دوم، انتشارات جاویدان.

شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴). **معانی**، چاپ سوم، یک جلد، تهران، میترا.

عاکوب عیسی علی و الشتیوی علی سعد. (۱۹۹۳ م). **الكافی فی علوم البلاغة العربية المعانی البیان البديع**، الجامعة المفتوحة.

عتیق، عبدالعزیز. (۱۴۲۰هـ/۲۰۰۹م). **علم المعانی**، چاپ اول. بیروت - لبنان، دار النهضة العربية.

علوی مقدم، محمد و اشرف زاده، رضا. (۱۳۸۶). **معانی و بیان**، تهران، سمت.

مراغی، احمد مصطفی. (۱۴۲۲). **علوم البلاغة البیان، المعانی و البديع**، چاپ چهارم، بیروت، دار الکتب العلمية.

ناصر خسرو، ابومعین. (۱۳۵۷). **ديوان**، به اهتمام محقق، مهدی، مینوی، مجتبی، چاپ اول، تهران، انتشارات موسسه مطالعات اسلامی، دانشگاه مک گیل کانادا - مونترال شعبه تهران.

هاشمی، احمد. (۱۳۷۱). **جواهر البلاغة**، چاپ چهارم، مرکز نشر مکتب الاعلام الاسلامی.

همو. (۱۳۸۰). **جواهر البلاغة**، ترجمه ی محمد خورسندی و حمید مسجد سرائی، چاپ دوم، نشر فیض.